

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که دیروز مطرح شد، دیگر چون بنا داریم که هم سریع تر بخوانیم، کلیه اشکالاتی که بعد شده دیگر آن مقداری ضروری را عرض می‌کنیم.

در مسوغات کذب بود که یکی ضرورت بود و ایشان فرمودند بالادلة الاربعه، البته دو تا آیه آوردند. آیات خیلی صریح در کذب نیست، به لازمش، و الا صریح در کذب نیست.

یکی هم روایت ما من شیء، که عرض کردم متن روایت، روایت این طوری، التقیة فی کل شیء اضطر الیه ابن آدم و کل شیء اضطر الیه ابن آدم فقد احله الله؛ در اثناء درس ۱:۰۶

عرض کردم در کتاب محاسن با این متنی است که خواندیم. در کتاب کافی و یک سند هم هست صحیح الفضلاء، کل شیء التقیة فی کل شیء اضطر الیه ابن آدم فقد احله الله؛ من به نظرم این دومی یک کمی نقص دارد عبارت کافی.

و اما قد استفاضت و تواترت الروایات فی جواز الحلف کاذبا، این هم روایات. البته این روایات موردش در حلف کاذبا است. آقای خویی هم اشکال کردند که این غیر از خود کذب است. لکن ظاهرا به اولویت دیگر اگر دروغ در حال کذب جایز باشد، خود دروغ تنها هم به طریق اولی، چون حلف به اسم خداست، با قسم بخورد با خدا و دروغ بگوید جایز باشد، بدون قسم به طریق اولی جایز است.

و الاجماع اظهر من ان یدعی او یحکی، اجماع هم به تعبیر ایشان اظهر است از اینکه دعوی بشود. آقای خویی به اجماع اشکال کردند که این اجماع مدرکی است یا محتمل المدرکیه، و لذا قبول نمی‌شود چون روایات و آیات بوده است. البته این اشکال مربوط به اجماع مدرکی و اینها، عرض کردیم دیگر در کلمات متأخرین اصحاب ما آمده، چون متأخرین اصحاب حجیت اجماع را از باب حدس می‌داند. و لذا معتقدند باید اجماع به شکلی باشد که ما بدانیم علمای ما با استناد به یک به اصطلاح امر خاصی، به اصطلاح این حکم را نگفتند. یک حکمی بوده که تلقی به قبول شده، اما اگر به اسناد به روایت باشد این نه. که آن تلقی به قبول کاشف از قول امام (ع) باشد.

چون این بحث را ما مکرر عرض کردیم که حجیت اجماع در بین شیعه مثل حجیت خبر واحد است. در بین اهل سنت مثل حجیت کتاب است. اشتباه نشود. اجماع در نزد اهل سنت جزو مصادر تشریع است. یعنی اگر اجماع علما شد حتی حکم ثابت به کتاب را می تواند بردارد. مثلاً علما اجماع بکنند که در چون الان ایام حج مشکل دارد، ذبح نباشد اصلاً، حدی نباشد، می گویند اشکال ندارد، درست است.

اما بین علمای شیعه معروف شده به عنوان کاشف از قول امام (ع) مثل خبر واحد است. به قول آقایان خبر اجماعی.

و توضیحاً عرض کردیم از وقتی اجماع وارد فقه اسلامی شد، که شواهدش نشان می دهد از زمان دومی وارد شد، اجماع در فقه اسلامی. خب عده ای موافق بودند، عده ای مخالف، لکن خب به خاطر اینکه دومی بعد مثل عبدالله بن مسعود تأیید کرد این مطلب را، این تقریباً بین آنها جا افتاد که اجماع خودش یکی از مدرک دلیل حکم است، خودش یکی از ادله شرعیه است. لکن بعدها باز یکی خود فقهای شیعه مخالفت کردند. حتی فقهای اهل مدینه خصوص اجماع اهل مدینه را حجت کردند. مطلقش نگرفتند.

بعدها ظاهری ها که اتباع داود بن علی اصفهانی هستند آنها مثل آنها شدند. آنها هم اجماع را منکر شدند، گفتند اجماع حجت نیست مگر اجماع صحابه که کاشف از قول پیغمبر (ص)، آن هم فتوای صحابه نباشد. جوری باشد که بدانیم از پیغمبر (ص)، کشف از قول پیغمبر (ص).

غرض این اشکال آقای خویی روی این مبناست. روی مبنای اینکه اجماع کاشف باشد از قول امام (ع) حدسا. روی این مبنای چون کاشف از قول امام (ع) تضمناً و دخلاً، مبنای مرحوم سید مرتضی است، کاشفیت از قول امام (ع) به قاعده لطف مبنای امثال شیخ طوسی است و این که کاشف است به نحو حدس مبنای متأخرین اصحاب است.

و در محالش اثبات کردیم هیچ کدامش دلیل ندارد. انصافاً تمام مطالبی که اینجا گفته شده، شواهد علمی مویدش نیست و نمی شود اینها را قبول کرد. این که حالا عده ای از فقها مطلبی را بگویند که ما بدانیم عادتاً اینها فتاوا را نقل کردند، یعنی نصوص را نقل کردند، این بحث دیگری است. ربطی به این اجماعی که اینها می گویند ندارد.

مضافاً به اینکه ای کاش آقای خویی اشکال می کردند، این مسئله بعنوانه رویش اجماع نیست. این مسئله يجوز الکذب عند الضروره. حالا شاید اجماع به این معنا که ما مسلمانان در مقام عمل این کار را می کنیم درست، اما فتوا نیست. اصلاً این فتوا نیامده بعنوانه. مثلاً در کتب شیخ صدوق، حتی در کتاب شیخ مفید، عبارتی را که ما دیروز از شیخ مفید نقل کردیم در باب قسم است. با اولویت. و اما اینکه یکذب عند الضروره، این اصلاً نیامده در کلمات قدما. چون این مطلب در روایات نیامده. سرش هم این است. این مطلب در کلمات

.....
قدما به اصطلاح نیامده، ما چنین چیزی را در کلمات قدما نداریم، لذا این که آقای خویی می فرمایند اجماع مدرکی است، پس معلوم شد که اشکال ایشان وارد نیست. اجماع کلا پیش ما حجت نیست.

بله، ممکن است بگوییم سیره عملی بین متدینین که در حال ضرورت دروغ می گفتند. مثلا این سیره ممکن است. بعد هم در سیره متدینین عرض کردیم این سیره متدینین طبیعتش این طوری است؛ سیره متشرعه باید متصل بشود به عهد ائمه علیهم السلام. اتصال می خواهد به عهد ائمه (ع) و اینکه این سیره از طرف خود ائمه (ع) امضاء شده باشد.

سیره عقلاء اتصال نمی خواهد. در سیره عقلاء ما اتصال به عهد ائمه (ع) نمی خواهیم، در سیره عقلاء امضاء شرعی می خواهیم. اگر شارع سیره را امضاء کرد، قبول می کنیم، و الا فلا. دقت فرمودید؟

پس بنابراین

س: امضاء به غیر اتصال یعنی در سیره عقلاء...؟

ج: امضاء باید بشود

س: باید باشد در زمان ائمه (ع)

ج: بله، لازم نیست از زمان ما تا آن زمان متصل باشد.

یعنی سیره متشرعه خیلی ممکن است در عده ای از موارد در خیلی از مواردش هم همین طور است، متأثر از فتوا باشد. سیره عقلاء موثر در فتواست. این دو تا با همدیگر فرق می کنند. مثلا فرض کنید در زمان ما عده ای به اسم عالم، مجتهد و فقیه پیدا بشوند، بگویند که مثلا حلق لحیه جایز است. خب مومنین می تراشند. این مثلا می گوئیم آقایان متشرع همه مثلا ریش تراشیدند. این متأثر به فتواست. اگر فتوا گفت جایز نیست خب نمی تراشند، اگر فتوا گفت جایز است...

این سیره ای که متأثر به فتواست، نمی تواند در فتوا تأثیرگذار باشد. خوب دقت بکنید. اما سیره عقلاء اصلا ربطی به فتوا ندارد. اگر سیره عقلا، نکته فنی اش روشن شد؟ جایی ثابت شد آن موثر در فتواست نه متأثر از فتوا.

پس در سیره متشرعه ما با یک مشکل روبرو هستیم و آن تأثر از فتوا است. لذا نمی توانیم ما با سیره متشرعه به ما هی سیره اثبات فتوا بکنیم؛ مگر اتصال به امر معصومین (ع) و اثبات قول امام (ع) بشود. این نکته این دو تا سر راز رمزی راز فرق اساسی بین این دو سیره روشن

بشود که چرا در یکی رجوع می شود، در یکی رجوع نمی شود. یکی متأثر از فتواست، غالباً سیره متشرعه فرض کنید در ماه رمضان از وقتی سیگار مطرح شده، گفتند آقا سیگار نکشید. این حالا متشرعه، آقای حکیم تمسک می کند، می گوید در سیره متشرعه مثلاً سیگار کشیدن منافی با صوم می دانند.

س: سیره عقلاء را بعضی امضاء هم می گویند نیاز ندارد

ج: امضاء در جایی که ردع نشود، بعضی از سیرش نه همه اش.

س: حالا بحث شما کبروی در اجماع است یا صغروی؟

ج: بحث ما در اجماع غیر از حالا که اینجا صغروی است، اینجا که صغروی هم هست. چون اجماع پیش ما باید بین فقههای شیعه جا بیفتد. وقتی این عنوان، مثلاً شما ما دیروز عبارت مقنعه را خواندیم. عبارت مقنعه فلیحلف دارد. حالا آقای خویی می گوید که آن یوری فقط به این حلف می خورد، فلیجحد نمی خورد. ظاهرش به هر دو می خورد. حالا غیر از آن اشکال ایشان، صدوق این عبارت را ندارد. بله، خوب دقت کنید، ما نخواندیم، دیروز ما نرسیدیم بخوانیم، در کتاب به اصطلاح در کتاب در عوائد دارد و يجب التوریه علی العارف بها و يجب التوریه بما یخرجه عن الکذب؛ معلوم می شود مشککش سر قصه... لکن اینها متأخرند، قرن دهم هستند. به درد آن کار نمی خورد. علی ای حال دعوای اجماع در مسئله فنی نیست در میان شیعه. اجماع را ما بیشتر نظرمات این است که عرض کردیم در قرن چهارم مخصوصاً از اوایل قرن چهارم، این اختلافی بین دو مبنای قم چون جای دیگر به این صورت نیست، ما چند بار می گوئیم برای اینکه ارتکاز شما بشود. بین مبنای قم و بغداد. بغداد معتقد بود البته عده ای شان مثل مرحوم سید مرتضی که امسال هم مثل اینکه هزاره ایشان است، چون ایشان متوفای ۴۳۶ است. امسال مثل اینکه هزاره می خواهند برای ایشان بگیرند رضوان الله تعالی علیه.

سید مرتضی به اخبار عمل نمی کرد، به اجماع و تلقی به قبول. و قمی ها به عکس ایشان، به اخبار عمل می کردند و به اجماع و تلقی به قبول شیعه عمل نمی کردند. ظاهر عبارت شیخ هر دو را با هم جمع می کند. هم اجماع و هم اخبار. هم تلقی به قبول. این حرف خوبی است. چون ما هم که حجیت خبر ثقه را بعداً قبول نداریم. انصافاً تلقی به قبول یکی از شواهد بسیار خوب است. به عنوان یک شاهد بسیار خوب تلقی به قبول بین اصحاب.

آن وقت هم ما در بحث اجماع متعرض شدیم که اجماعاتی که ما مجموعاً الان ما داریم، در مصادر ما کلاً، توی روایات ما کلمه اجماع آمده، آن به یک معناست. در کلماتی مثل مرحوم سید مرتضی و ابن ادریس آمده به یک معناست. در کلمات شیخ طوسی به یک معناست.

بعدها علامه زیاد این را به کار برده، آن باز به یک معناست. تا مثل شهید مثل مرحوم صاحب جواهر و اینها این باز فرق می‌کند. انصافا کیفیت‌هایش با همدیگر فرق می‌کند. این مجموع میراث‌های ما فالتفسیر فی الاصول دیگر حالا جایش اینجا نیست.

س: آن حرفی که شیخ می‌گوید را قبول پس ندارید شما،

ج: بعد ما تقریبا این جوری شده که این اجتماعات را به استثنای کم توانستیم ریشه‌هایش را پیدا بکنیم. دیگر جنبه تعبد برای ما ندارد. این نکته اساسی اش این است. یعنی اگر اجماعی آمده، قائل اجماع را نگاه کردیم، مسلک او را می‌دانیم، ایشان از چه دارد نقل می‌کند، غالبا می‌فهمیم. داریم شاید مثلا ده درصد پانزده درصد که بتوانیم ریشه‌هایش پیدا بکنیم حالت تعبد پیدا می‌کند. و الا غالبا الان از زمان علامه نسبت به گذشته گاهی یک حالت تعبد ایشان ایجاد کرد. این حالت تعبد بعدها قوی شد. ما اصولا مشکلمان در باب اجماع فقط آن بحثهای کبروی و صغروی به قول ایشان نیست، ریشه‌هایش را پیدا کردیم. آنجا که ریشه‌هایش پیدا می‌شود دیگر خیلی گیر ندارد.

بعد ایشان مرحوم شیخ دیگر تقریبا ما همینجا وارد بحث می‌شویم. البته ایشان روایات را فرمودند، اخبار را اشاره کردند. چون بعد اخبار را می‌آورند، بعد متعرض می‌شویم.

لا اشکال فی ذلک کله، انما الاشکال والخلاف، البته آن بحث عقلی اش مشکل داشت و توضیحاتش را دادیم. ایشان هم خودشان اشاره کردند. که آیا کسی که قدرت بر توریه دارد، کسی که می‌تواند او باید توریه بکند یا نه می‌تواند صاف صاف دروغ بگوید در حالت ضرورت. ایشان نسبت به مشهور داده، هو الاول، که می‌تواند دروغ بگوید. آن وقت عبارات را آورده، اول عبارت مقنعه است؛ من کانت عنده امانة فطالبه ظالم، البته عرض کردم این مسئله به عنوان هل يجوز لی اکذب فی الاضرار، این مسئله بعنوانه نیامده. این در مسئله امانت آمده یا مثلا مقابل ظالمی می‌رود فرض کنید از او مالیات می‌خواهند به جور و ظلم و عدوان مالیات می‌خواهند. این می‌گوید من ندارم، قسم می‌خورد که ندارم برای اینکه مالیات ندهد. این جور چیزها موارد این جوری.

فطالبه ظالم فلیجحد، اگر ظالمی از او خواست، انکار بکند. آقای خویی معتقد است که این یک حکم است، فلیجحد، و تمام شد.

و ان استحلّفه ظالم علی ذلک فلیحلف و یوری، این یوری را به حلف زده ایشان نه فلیجحد. اما فکر می‌کنم یوری به هر دو بخورد. شیخ

به هر دو زده. ظاهرش یوری به هر دو می‌خورد. فلیجحد، اگر که انکار بکند، بگوید اصلا نیست، این مال کسی نیست، امانت نیست، و

یوری فی نفسه. ظاهرا، چون دارد و ان استحلّفه آن ظاهرا تفریع بر آن است. ظاهرا این یوری به هر دو می‌خورد. بله آقای خویی اشکال

کردند که این بحث راجع به حلف کاذبا است، خود کذب نیست. راست است.

لذا خوب دقت بکنید، من عرض کردم در روایات ما، این هم که شیخ مفید این عبارت را آورده، چون در روایت آمده فلیحلف کاذبا.

آن وقت در روایاتی که ما الان داریم، عنوان توریه یا مندوحه یا معاریض را به کار ببرند نیامده، منشأ اشکال این است.

به ذهن ما می آید که اینجا علمای بغداد ما، چون علمای بغداد ما مع ذلک نصوص را قبول می کردند، ضوابط را هم حفظ می کردند.

علمای بغداد حالا البته ممکن است احتیاط باشد، ممکن است فتوا باشد که ظاهرش فتوا است. اینها آمدند یک چیزی اضافه کردند، یعنی

در روایات نبود. در روایات دارد احلف کاذبا. اینها گفتند احلف کاذبا اذا لا تتمکن من التوریه؛ اگر توریه ممکن است با توریه، که چون

توریه کذب نیست. دقت فرمودید؟

این را از کجا گرفتید؟ این از مجموعه روایات، در قصه حضرت ابراهیم (ع)، یوسف (ع) که ان فی المعاریض لمندوحه؛ این در روایات

ما این قید نیامده، در این روایت باب ظالم و حلف کاذبا، این قید نیامده، یوری. و لذا مرحوم شیخ این بحث را کرده که این روایت مطلق

است، و لذا این نکته فنی این است، شما می توانید توریه بکنید. نه، صاف صاف دروغ بخور، قسم دروغ بخور، چرا می خواهی توریه بکنی.

اما در عبارات شیخ مفید آمده.

در حقیقت باید گفت ببینید ما این طور نیست که مثلا فتوای شیخ مفید را تعبدا بخواهیم مثلا قبول بکنیم یا بگوییم این فتوا در روایتی

بوده به ما نرسیده. خیلی بعید است، خیلی روایت داریم. اصلا توش ندارد توریه. من فکر می کنم ایشان حسب قاعده، آن روایت عامه،

روایت عامه. ان فی المعاریض لمندوحه؛ و این روایت خاصه، یحلف کاذبا؛ این دو تا را با هم جمع کرده، نتیجه اش این شده که اذا يتمکن

من التوریه یوری و الا فلا، یحلف کاذبا. دقت کردید؟

این همان نکته ای است که من اول بحث هم عرض کردم. اما مثلا صدوق، صدوق اگر باشد این کار را نمی کند. این فرق قم و بغداد.

روشن شد؟ فرق قم و بغداد. صدوق دارد یحلف کاذبا، ایشان می گوید یحلف کاذبا.

مرحوم شیخ مفید می گوید درست است گفت یحلف کاذبا اما روایت دیگر هم آمد که ان فی المعاریض لمندوحه؛ یا مثلا آمد که ان

ابراهیم سلام الله علیه لم یکذب، پس می گوید جمع بین این دو تا این می شود؛ یحلف کاذبا ان لم يتمکن من التوریه. اذا تمکن من التوریه

لا یحلف کاذبا. این روشن شد؟

این هم که ما گفتیم اجماع در مسئله منعقد نیست، اشکال ایشان فرمودند صغری یا کبری، سرش این است چون ما این را می دانیم

قمی ها با بغدادی ها با هم فرق می کردند. لذا یکنواخت نبود فتوایشان.

وقال فی السرائر فی هذه المسأله فان قنع الظالم منه بيمينه فله ان يحلف ويورى فى ذلك؛ چون عرض کردم امثال ابن ادریس، امثال سیدمرتضی، خوب دقت بکنید، اینها امثال ابن زهره در غنیه، اینها فقهای ما هستند که جنبه کلامی دارند، خوب دقت بکنید، به لفظ خبر حجیت قائل نیستند. به مضمون خبر. این دو تا با هم خیلی فرق می کنند.

یعنی اینکه می شود دروغ قسم خورد اشکال ندارد، قبول. این را قبول می کنند. اما نه به اطلاق لفظ که شیخ هم بعد می گوید، می گوید اطلاق لفظ اقتضاء می کند ما بتوانیم دروغ بگوییم ولو توریه نباشد. اینها به اطلاق لفظ تمسک نمی کنند، به مضمون. آن وقت چون ما داریم که مثلاً حضرت ابراهیم (ع) اینجور گفت و توریه کرد، یوسف (ع) توریه کرد، پس مضمون را می گیرند، می گویند يجوز له الحلف كاذبا اذا لم يتمكن من التوریه؛ جمع، یعنی به لفظ مقید نیستند.

و فی الغنیه، ایشان هم مثل ابن ادریس است. این را من هی می خواهم بگویم چون الان متعارف در حوزه ها این شده، قال فلان قال فلان. نه این قال فلان بد نیست. هم شخصیت آن را تشخیص بدهیم که این قائل کیست، یعنی به اصطلاح ما برویم در مغز ابن ادریس قرار بگیریم، ابن زهره، که این چه جور فکر می کند. این طبیعتاً فی ما بعد شما ممکن است صد تا مسئله را خوب تحلیل بکنید، دو هزار تا فتوا در کتاب سرائر است، بقیه اش هم برایتان روشن می شود. یعنی بقیه اش را هم می فهمید.

س: اگر بحث آشکار باشد می شود به مضمون

ج: خب قبول ندارند آخر، حجیت خبر را قبول ندارند. این فرق مبنای اصولی است.

چون قبول ندارد، می آید مضمون را می گیرد. اما مرحوم صدوق قبول دارد، متن روایت را می آورد. این فرق بین دو تا مکتب.

س: خبر واحد مفید اطلاق هم باشد باز هم لفظش را نمی گیرند؟

ج: نمی گیرند. اصلاً خبر واحد را حجت نمی دانند.

س: نه مقرون را حجت گرفتند

ج: آنجا اگر اطمینان پیدا بشود چرا، خیلی کم است برایشان؛ چون متون روایات هم مختلف است دیگر. خیلی کم است برایشان.

و فی الغنیه، ببینید، يجوز له ان يحلف انه ليس عنده ودیعه و یوری، این يجوز له ان يحلف در روایت آمده، یوری روی قاعده عامه است،

با هم جمع... به دلیل اجماع شیعه. و لذا هم عرض کردیم مرحوم ابن زهره و کذلک سید مرتضی دائماً سرائر هم همین طور است، در ابن

زهره داریم مثلاً شش تا هفت تا هشت تا حکم می‌آورد، می‌گوید و دلیل علی ذلک کله اجماع الطائفه، اجماع الشیعه، الاجماع المتکرر. سید مرتضی می‌گوید الاجماع المتکرر فی هذا... دیگر ما...

این اجماع را به معنای تلقی به قبول گرفتیم. گفتیم مرادشان از اجماع است، لذا ممکن است در مسئله مخالف هم باشد.

و ریشه‌های تلقی به قبول در این اجماعات سابقاً شرح دادیم در بحث اصول، دیگر حالا حال نداریم خارج نشویم.

و فی النافع حلف موریا، این همان مبناست. نافع مال مرحوم محقق حلی قدس الله نفسه. من توضیحاتش را عرض کردم. ما یک فقه منصوص داشتیم، فقهی که از روایات است. یک فقه تفریعی داشتیم، این فقه تفریعی در یک زمانی در قرن به اصطلاح چهارم، توسط ابن جنید و ابن ابی عقیل و اینها مطرح شد و اینها متهم به قیاس شدند، این فقه جا نیفتاد. خیلی هم به نظرم قوی نبوده. حالا مشکل دیگر این که این کتابهای این دو بزرگوار هم به ما نرسیده، آنچه که رسیده توسط علامه، آن هیچ راهی غیر از علامه نداریم. عبارات علامه هم بعضی جاها غلط و غلو ط است. مضافاً به اینکه ما شواهد قطعی داریم که علامه کلمات را اختصار می‌کند، تلخیص می‌کند. مثلاً الان علامه فرض کنید از کتاب نه‌ایه شیخ نقل می‌کند یا مبسوط، می‌بینیم بعضی جاها پنج سطرش سطر را انداخته. خوب چون کتاب بوده حالا افراد مراجعه می‌کردند.

آن وقت اگر در کتاب ابن جنید، چون این نکات گفته نشده من عرض می‌کنم، و کتاب ابن ابی عقیل، آن رحمة الله علیه علامه اگر همان راه را پیش گرفته باشد و تلخیص کرده، این دیگر خیلی قوز بالا قوز است، چون کتاب در دست ما نیست، عبارت هم الان مشوه است. تلخیص هم شده،

لذا تفریع، فقه تفریعی که توسط ابن جنید و ابن ابی عقیل و توسط جعفری در کتاب فاخر، او کمتر دارد، این دو تا بیشتر دارند، این تفریعات خیلی روشن نیستند و خیلی هم فنی نیستند. انصافاً قبولش مشکل است. البته ابن ابی عقیل سعی می‌کند بگوید روایات و دلیل روایات، آن روایاتش هم موجود نیست فعلاً پیش ما بعضی مواردش.

اما فقه تفریعی شیعه از زمان شیخ راه افتاد. قرن پنجم. با نوشتن مبسوط فقه تفریعی راه افتاد. عرض کردیم حالا من چون نمی‌خواهم وارد بشوم. بعد از مرحوم شیخ حالا چه شد کم و زیاد شد، رسید به مرحوم محقق، کار خیلی مهم محقق چه ابتدائاً در شرایع و بعد هم در نافع مختصراً، ایشان آن فقه مأثور را گرفتند، فقه منصوص را، که فقه روایی است، گرفتند یک مقدار حک و اصلاحش کردند، اضافه بر آن یک مقدار زیادی از آن فروعی را که شیخ در مبسوط آورده بود، که واضح بود، چون مبسوط هشت جلد است، مقداری چون فروعی هم

دارد که اصلا مربوط به ما نحن فیه نیست. یک مقدار از فروعی که مربوط بود و مضبوط بود، آنها را هم به آن اضافه کرد. لذا متن شرایع یکی از متون بسیار خوب فقه شیعه است. از این جهت. یعنی فقه منصوص را دارد، من چند مورد شده که در بعضی از مسائل روایت بوده که مرحوم محقق نیاورده، بعد از ایشان هم کسی نیاورده، جواهر هم نیاورده، خود من همین روایت را دیدم حالا گمش کردم، نمی توانم پیدایش بکنم، چون خیلی جای مخفی بوده، به هر حال فعلا نمی خواهم متعرض آنها بشوم. لکن می شود گفت مثلا نود و هشت درصد فقه منصوص ما در کتاب محقق وجود دارد. از فقه تفریعی هم که شیخ حالا فرض کنید معیارش را شیخ قرار بدهیم شاید مثلا سی درصد سی و پنج درصد را ایشان، بقیه اش را نیاورده، خوب کاری هم کرده، بقیه اش هم، یک مقداری اصلا به ما مربوط نیست. کتاب طلاق این قدر فروعی دارد که به ما مربوط نیست. و یک مقدارش که اصلا کلا به ما مربوط نیست، یک مقدارش هم انصافا خیلی منقح نیست، مبانی شیخ در آن.

تقریباً بین سی و پنج تا چهل، چهل و پنج درصد را می شود گفت، یا شاید همان سی و پنج درصد، تقریبی است، تحقیق نکردم، مرحوم محقق قدس الله نفسه آورده. لذا از این جهت البته در فقه منصوص بزرگ ترین اعتماد ایشان بر مقنعه و نهاییه شیخ طوسی است. نه بر مقنعه شیخ، نقل می کنند آقایان، لکن بیشترین اثرش بر این دو تاست و فقه تفریعی هم از همین کتاب مبسوط شیخ.

انصافاً بهترین کتاب فقهی شیعه که بین هر دو، و لذا هم من دیروز عرض کردم که ما اصولاً در مباحث اقوال علماء تا زمان محقق، چون بعدی ها دیگر معلوم است، یعنی خیلی، این نکته فنی دارد، محقق نکته فنی دارد. آن مقداری که منصوص است با آن مقداری که تفریعی است در روایت نبوده، خیلی تلفیق قشنگی کرده. تلفیق هم کرده، یک متن فقهی سالمی درآمده. همین تلفیق هم در کتاب نافع ایشان وجود دارد به صورت مختصر، المختصر. ببینید شما حلف موريا، این خلاصه کلام مقنعه است.

و فی القواعد و یجب التوریه علی العارف بها، و فی التحریر، البته قواعد و تحریر از پسر خواهر ایشان، مرحوم علامه حلی است. فی باب الحیل، تقریباً می شود گفت که مرحوم علامه در کتبش، دیگر هم یکنواخت نیست، هم آن ظرافت ها و لطافت های شرایع را ندارد. یک چند بار من نقل کردم چون خیلی موثر است این واقعا. این ایضاح الفوائد مال پسر علامه فخر المحققین چاپ شده. ایشان یک مقدمه ای ایشان مقدمه یعنی خود کتاب را که شرح داده، البته ایضاح الفوائد چند بار عرض کردم، شرح قواعد نیست. شرح مشکلات قواعد است. مثلاً علی قول، علی رأی، کل کتاب پدرش را شرح نکرده. فقط آنجا علی اشکال، آنجایی که این جوری گفته. حالا ممکن است مثلاً شش ساعت هفت ساعت ده تا مسئله آورده بدون اشکال، یک دفعه می گوید علی اشکال. فقط اینها را آورده. لذا ایضاح الفوائد فی شرح

مشکلات القواعد. به خلاف مثلا جامع المقاصد، به خلاف مفتاح الکرامه، آن شرح خود قواعد است. این دو تا را با همدیگر اشتباه نگیرد.

بعد مرحوم فخر المحققین یک مقدمه پدرش را هم شرح داده. یعنی خطبه پدرش. و مقدمه پدرش بر قواعد را هم شرح داده. لطیف است، آن شرح خطبه اش هم قشنگ است. فواید خاص خودش را دارد. در آنجا یک مطلبی را می گوید من سابقا آوردم خواندم، حالا دیگر فقط اشاره می کنم. اگر راست باشد خیلی عظمت علامه را نشان می دهد. اگر راست باشد. نمی دانم راست است یا اشتباه، یعنی واقعا این دقت، ایشان معتقد است که پدرم که کتب فقهی مختلف نوشته و فتاوا فرق می کند، زوایای دیدش در کتابها فرق می کند. مثلا قواعد را که نوشته، فرض سعی کرده یک دوره فقه را طبق قواعد بیاورد. منتهی را که نوشته سعی کرده یک دوره فقه را طبق قواعد و روایات بیاورد. زاویه دیدش فرق کرده است. اگر این مطلب ایشان درست باشد، ایشان درست واقعا به این معنا درست، نه اینکه ایشان دروغ گفته، واقعا علامه چنین قدرتی داشته که فقه شیعه را در یک کتاب، از یک زاویه، در یک کتاب از زاویه دیگر، در یک کتاب... خیلی قدرت علمی است انصافا. احساس ما خیلی این نیست. اما انصافا کار بزرگی است.

علی ای حال این فرق بین قواعد و تحریر را من عرض بکنم. ایشان می گوید در باب مثلا قواعد، اسمش را هم قواعد گذاشته، این کتاب معروف علامه است، این بیشتر ناظر مثلا منتهی المطلب فی تحریر المذهب، یا مختلف الشیعه، چیست آن، فی احکام الشریعه. حالا مختلف و واقعا هم انسان احساس می کند در مختلف یک جور صحبت می کند، در قواعد یک جور. که اگر در قواعد ما مثلا فتاوایی از علامه می بینیم که خیلی مشهور نیست، این نکته اش این است که اینجا خواسته فقه قاعده ای صحبت بکنند. یعنی نکته علامه این است. اگر این مطلب پسر ایشان درست مطابق واقع باشد خیلی خوب است. به هر حال قواعد بیشتر جنبه قاعده ای دارد. تحریر تقریبا جنبه فتوا است، تحریر و ارشاد هر دویشان جنبه های فتوایی دارند که احساس نمی کند انسان خیلی آن جنبه های ظرافت را مراعات کرده باشند. فی باب الحیل من کتاب لو انکر استدانه، این هست، مثلا می گوید آقا من به تو قرض دادم، می گوید بله به من دادی، می گوید به من برنگرداندی، برگردانده، فرض کنید، بعد آن برای اینکه در روایت هم دارد، برای اینکه مبتلا نشود می گوید آقا اصلا تو به من قرض ندادی. چون وقتی به او برگردانده ورقه از او نگرفته، می گوید من به تو قرض دادم، می گوید نه اصلا قرض ندادی. دروغ می گوید می گوید قرض ندادی.

باب استدانه، لو انکر الاستدانه، یعنی انکار کرد که من از تو طلب قرض کردم، طلب دین کردم، پول گرفتم. خوفا من الاقرار بالابراء، مثلا چون اگر بگويد من قرض گرفتم، خب راهش دو تاست ديگر؛ يا بايد بگويد آن مقرض بخشیده، ابراء یعنی بخشیدن، او القضاء، یا نه من پول را دادم، مقرض پول را داده. این می بیند که نمی شود نمی تواند اثبات بکند، ابراء یا قضاء را، جاز الحلف مع صدقه بشرط، اگر واقعا داده باشد، یعنی واقعا بینه و بین الله پول را داده اما ننوشته. این می آید چه کار می کند؟ در روایت دارد، می گوید اصلا بگو من قرض نگرفتم. اصلا چنین پولی از تو قرض نگرفتم. چون نمی تواند اثبات بکند قضا کردم یا تو بخشیدی. و واقعا هم او بخشیده، یعنی واقعا این بوده، اما راهی برای اثبات ندارد.

بعد ایشان می گوید: بشرط التوریه لما یخرجه عن الکذب؛ البته این باز هم حلف است انصافش.

و فی اللمعه یحلف علیه فیوری، این شبیه عبارت می گویم وقتی مرحوم شهید اول لمعه را نوشت کتاب مختصر النافع پیشش بوده است. و قریب منه فی شرحها، کتاب شرح لمعه کتابهای بسیار خوب مرحوم شهید ثانی است. و چون بعد از مسالک نوشته، تقریبا می شود گفت موجز مسالک است.

س: حلف از باب انکار در دعوی است؟

ج: بله اینها در آنجاست در آن باب است.

و فی باب جامع المقاصد در باب مکاسب، یجب توریه یخرجه عن الکذب، این عبارت این عبارت به ما نحن فیه می خورد. این قرن دهم است. چون آن عبارت همه اش خوب دقت کنید، این عبارات فقها را هی گفتیم، آن عبارات هم حلف بود، قسم بود. بحث ما الان دروغ می گوید، کاری به قسم نداریم. بحث الان این است؛ ضرورتی هست که دروغ بگوید. کاری ندارم قسم بخورد یا نخورد. این عبارت می خورد. این در قرن دهم ببینید بعد از نه قرن، آن که به درد شیخ انصاری می خورد، در این حاشیه اش هم نوشته که بله، در باب این طوری است: لو اقتضت المصلحة الکذب وجبت التوریه؛ این دیگر خیلی صریح است. این عبارت... یعنی مسئله ای را که شیخ می گوید ظاهر کلمات مشهور، روشن شد؟ کلمات مشهور در این مسئله ای نیست که شیخ گفته، همه اش در حلف است.

مطلب ما الان در کجاست؟ یکذب. اصلا کذب بکند در حال ضرورت. آن وقت اگر می خواهد در حال ضرورت دروغ بگوید یوری.

ابتدائا یوری.

و لو اقتضت المصلحة الكذب او الكذب وجبت التوریه؛ پس در حقیقت انصافاً آن عبارتی که به درد شیخ می خورد با اجماع، این است. که این هم در قرن دهم است، در جامع المقاصد است. ۹۴۰ به نظرم وفات ایشان است، ۹۴۰ - ۹۴۱ وفات مرحوم محقق کرکی است. البته ایشان مسموم شد. هنوز هم معلوم نیست چه کسی ایشان را سم داده. از ایران بر می گشتند در همین خان یونس که بین نجف و کربلاست، ایشان در آنجا فوت می کنند که جنازه ایشان را نجف می برند و دفن می کنند. علی ای حال رضوان الله تعالی علیه.

این عبارت این عبارت این همین مسئله شیخ انصاری است. این عبارت. بقیه عبارات خیلی صریح نیست. روشن شد؟

باز از ایشان دارد که در باب ودیعه، و تجب توریه علی العارف بها و ان یقصد ما یخرجه عن الكذب؛ البته آنجا ندارد یحلف موریاً؛ این هم راجع به جامع المقاصد.

و وجهان ما ذکره، ایشان دو تا نکته هم برای این عبارت نقل می کنند. ان الكذب حرام و لم یحصل الاضطراب علیه مع قوة علی التوریه فلیدخل تحت العمومات؛ مراد ایشان از عمومات، عموماتی که دلالت بر حرمت کذب دارد. این وجه اول.

وجه دوم، دیگر چون واضح است من فقط می خواهم برای عبارت دیگر بر نمی گردیم. مع ان قبح الكذب عقلی، که دیروز هم اشاره ای کردیم. دیگر بقیه اش را آقایان نگاه کنند.

بعد مرحوم شیخ می فرماید و هذا الحكم جيد؛ این مطلب که ابتدائاً اگر امکان توریه دارد، توریه بکند و الا دروغ بگوید، الا ان مقتضی اطلاعات ادلة الترخیص فی الحلف کاذباً؛ خوب دقت بکنید. شیخ هم حواش جمع است.

این ترخیص در دروغ کاذب است نه در کذب. فی الحلف کاذباً لدفع ضرر البدنی او المالی او نفسه او اخیه عدم اعتبار ذلك؛ بعد بر می گردد شیخ به این نکته که اطلاق روایات مطلق است. چه تمکن از توریه دارد یا ندارد، می تواند قسم بخورد.

آن وقت ایشان چند تا روایت آوردند. من این روایات را چون دیگر نمی خواهیم برگردیم جداگانه، عبارت شیخ را می خوانیم بعد روایات، یک دفعه جمعش می کنیم.

این روایاتی که مرحوم شیخ در اینجا آوردند، در کتاب مرحوم صاحب وسائل هست، در کتاب ایمان، به مناسبت قسم. و در کتاب جامع الاحادیث هم هست، در باب ایمان. لکن در جامع الاحادیث همه را در باب اول آورده. هم روایاتی که می گوید قسم دروغ نخورید و تأکید در قسم است، و هم روایاتی که می گوید در حال ضرورت می شود قسم دروغ بخورید. این در باب اول ایمان آورده. اما صاحب وسائل این

را در باب دوازدهم آورده است. آن طبقه اول را آن چیز اول که مثلاً قسم دروغ نخورید، این را جداگانه آورده. و انصافاً حق با وسائل است. اشتباه کرده صاحب جواهر رحمه الله علیه.

ایشان بد کاری کرده، لذا بابش خیلی طولانی شده، نصف اولش نزدیک چندین صفحه، مربوط به قسم، بعد این روایات را آورده، ما هم نخواندیم از آن کتاب چون کتاب وسائل بیشتر متنابه الید است، و اگر نکته‌ای در روایت داشته باشد که احتیاج به جامع الاحادیث است اشاره‌ای می‌کنیم. البته این کتاب جلد شانزدهم هم از کارهایی است که مرحوم ربانی انجام داده، بسیار کار ایشان خوب است.

عرض کردم ما هم همیشه از جلد هفدهم بود که ایشان فوت کردند، آقای دیگری که او هم فوت کرده، رفیق ما بود، او انجام داده، آن خیلی دقیق نیست، این خوب است.

عرض کنم که باب دوازدهم از کتاب ایمان، جواز الحلف بيمين الكاذبه لتقيه كدفع الظالم عن نفسه او ماله او نفس مومن او ماله؛ این عنوان بابی است که صاحب وسائل قرار داده و شیخ روایات را از اینجا آورده است.

البته ما کراراً گفتیم صاحب وسائل باز جاهای دیگر هم می‌آورد. اینجا می‌گوید تقدم ما يدل و یا تى، یک مقدارش هم در یک مقداری از این ما نحن فيه را در ابواب عشره آورده، باب عشره. من فعلاً همین باب را می‌خوانم بقیه‌اش را آقایان مراجعه کنند.

حدیث اول باب، محمد بن یعقوب، مرحوم شیخ کلینی، عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد، محمد بن یحیی عطار استاد ایشان که از بزرگان اصحاب و از اجلاء اصحاب، و فوق العاده جلیل القدر. عن احمد بن محمد که عرض کردم عند الاطلاق مراد اشعری است. عن اسماعیل بن سعد اشعری، ایشان مرحوم احمد اشعری از همین فامیلش است، اسماعیل بن سعد اشعری، این هم مرد بزرگواری است، ثقه و جلیل القدر.

من سابقاً عرض کردم معظم میراث‌های قم، مکتب قم، از میراث‌های کوفه است. یعنی کوفه، بغداد، عراق آمده به قم توسط خود احمد. و در قم ما یک مقدار تولید علم هم داریم. این را چند بار من عرض کردم، یعنی یک مقدار تولید علم که مال خود قمی‌هاست، دیگر از کوفه نیست، از خود قمی‌هاست. این بیشتر تولید علم مال اشاعره قم است. و بیشتر هم می‌خورد به یعنی از زمان امام صادق (ع) داریم، حتی امام باقر (ع) هم داریم. چون اشاعره حدود سالهای ۸۰-۸۲ زمان امام سجاده (ع) به این قم آمدند. آن وقت هم قم نبود، خیمه بود، کومه بود به اصطلاح. و توضیح دادیم که اینها یمنی هستند، عرب هستند، خود اهل قم که فارس بودند، از مناطق مرکزی ایران است. و منشأ بود که اینها، البته شواهد خیلی قوی است که اشاعره اول فقط علاقه به اهل بیت (ع) داشتند. معلوم نیست شیعه مصطلح باشند. یکی هم جد

همین احمد، احمد بن محمد بن عیسی بن عبد الله، عیسی، عیسی معلوم نیست خیلی، رفته خدمت امام صادق (ع)، ایشان روایت هم دارد از امام صادق (ع)، معلوم نیست خیلی شیعه به این معنا، اما ظاهراً پدر ایشان محمد و خود احمد از اجلاء طایفه هستند. احمد که قطعاً از اجلاء طایفه است، حالا پدرش محل کلام است.

علی ای حال این اسماعیل بن سعد اشعری از بزرگان اشاعره و ایشان ملاقات با امام رضا (ع) کردند. اینها را ما اصطلاحاً می‌گوییم تولید خود قم. دیگر مال بغداد نیست. منها و الیها. دقت فرمودید؟ بیشترین میراث‌هایی را که احمد دارد مال بغداد است، مال عراق است به طور کلی. این میراث‌هایی است که از خود قم است.

و عرض کردیم میراث‌های خود قم از امام، جد ایشان از امام صادق (ع) هم دارد. اما به نظر ما می‌رسد در حد میراث نبوده. مثلاً خدمت امام (ع)، یا راجع به تقیه است، یا راجع به صلاة ضحی است. معروف پیش ما صلاة ضحی بدعت است اصلاً. در آنجا می‌گوید امام (ع) به من گفتند صلاة ضحی را بخوان. ظاهرش این است که همچین شیعه شیعه هم نبوده، سنی سنی هم نبوده، به هر حال با محیط عام، لکن به اهل بیت (ع) علاقه و ارادت داشتند. مخصوصاً اینها از شر حجاج فرار کردند. حجاج خب ضد شیعه بود. آمدند به قم.

علی ای حال کیف ما کان به هر حال اما مثل اسماعیل بن سعد اینها دیگر وقتی از ابی الحسن الرضا (ع) نقل می‌کنند اینها تولید قم است. و از اشاعره قم. این دارد که ایشان کتاب هم دارد. ایشان دارد فی حدیث، این تقطیع کرده مرحوم کلینی تقطیع کرده. خود صاحب وسائل اینجا یک تکه‌اش را اول آورده در دو صفحه قبل، دیگر نمی‌خواهد بخوانم.

قال سألت عن رجل احلفه السلطان بالطلاق او غير ذلك، یکی از قسم‌هایی که خیلی متعارف بوده قسم به طلاق. مثلاً می‌گفتند آقا تو می‌آمده از گمرک رد بشود، تو مثلاً پول داری، طلا داری، می‌گفت نه ندارم. می‌گفت قسم بخور. می‌گفت ۳۹:۵۶ اگر من مثلاً طلا داشته باشم. یا عیبی احرار یا اموالی کلها صدقه. این سه تا قسم خیلی معروف بوده. قسم به طلاق و عتق و صدقه، اصطلاحاً اینجور نوشتند. نسائی کلها طوارق این طور می‌گفتند. اگر زن سه تا چهار تا داشت مثلاً. و عیبی کلهم احرار، و اموالی کلها صدقه الا ان کان عندی. این اصطلاح.

آن وقت این مطلب که این جور قسم بخورند به طلاق یا غیر ذلک این از زمان امام صادق (ع) دارد، بعد روایتش را می‌خوانم. این را اصطلاحاً قسم به طلاق می‌گفتند. این حلف نیست. حلف ما که می‌گوییم والله بالله این یک نوع حلفی است اصطلاحاً، اصطلاح آن زمان بوده.

.....
او غیر ذلک، این غیر ذلک هم روشن شد. عتق ابيه و صدقه اموال. این سه تا قسم متعارف بوده است.

فحلف قال لا جناح علیه؛ این من جناح خواندم اشتباه، لا جُنَاحَ عَلَیْهِ. جُنَاح می گویند لفظ فارسی گناه است، معرب کلمه گناه است.

لا جُنَاحَ عَلَیْهِ، اشکال ندارد، در قرآن هم استعمال شده.

و عن رجل يخاف على ماله من السلطان فيحلفه یا فيحلف له باید باشد، و الا باید يُحلفه بخوانیم، لينجو به منه، قال لا جناح علیه و

سألته هل يحلف الرجل على مال أخيه كما يحلف على ماله قال نعم. در این روایت نیامده یوری. این فرق بین قم و بغداد است. می گوید

توی این روایت که نیامده یوری، پس يحلف مطلقا.

بغدادی ها می گفتند درست است روایت مطلق است لکن چون ما به اخذ به اطلاق روایت نمی کنیم، چون ظاهر الفاظ را حجت

نمی دانیم، ظاهر لفظی روشن شد؟ می گفتند مضمونش ثابت است، درست است، انسان می تواند قسم دروغ بخورد. لکن با روایات توریه

اگر تمکن هست، روشن شد؟ من می خواهم بگویم که یواش یواش می خواهید استظهار بکنید آماده بشوید. آن که ظاهر، البته روایت

صحیح است بلکه باید گفت صحیح اعلائی است. واسطه اش هم کم است. مرحوم کلینی به سه واسطه از امام رضا صلوات الله علیه نقل

می کند.

البته اقرب وسائط مرحوم کلینی چند بار گفتیم سه واسطه از امام صادق (ع) است. این قرب اسناد مرحوم کلینی است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين